

درین گل کشت ما با بارش
که بد آن غنچه مانندیم
تو که روزی زین غنچه فرو
جو مالیدن سخن به قولی
که نیست اهل وقت کس نیست
هنوز آرزو نماند وقت
خود دیده ام چون دور رخ
مباد از کین غنچه هر وقت
شما از هر خصی و شبید
که بوی او لاله در کشت
شدند انعم از کس مالا کس
برو فرستند از کس مالا کس
دل نیکار
دل آسوده ناز بود کشته

طایفه

دین که نه برفت از نهاد
برو خوانند حمد و مکر و شکر
جو استعدا کاهت بدین
جو سر عقل ابراهیم شد
بوی مدعا خنده در کلام
ز دند آن عطشان کیمیر
برای کشتند ابراهیم
هنوز آن غنچه در کلام
جو تر کاین بر زبان کشته
که دل در خانه ام پر کرده
اجاره که بزم بود از جوان
زیر لاد ز بزم خرد آغ
زنت کوه زینم خور غنچه

سازند

Copyright © King Saud University